



گفت‌وگوی «ایران» با احترام برومند

درباره کودکی، قصه‌گویی و مسئولیت فرهنگی در برابر نسل تازه

ما بیشتر «کودک» بودیم تا بچه‌های امروز



عکس: رضا معطریان / ایران

گفت و گو

نگرش عاشوری

گروه فرهنگی

صدای او برای نسلی، دعوت به دورهمی کنار قاب تلویزیون بود؛ آرام، صمیمی و پر از خیال. احترام برومند، مجری محبوب برنامه‌های کودک در تلویزیون ملی، امروز بیش از هر چیز با نقش‌هایش در تئاتر و سینما شناخته می‌شود. او از نسلی می‌آید که کودکی را در کوچه و قصه تجربه کرد، نه در قاب گوشی و بازی‌های مجازی. در گفت‌وگویی صمیمی با ما، از دگرگونی این جهان می‌گوید: از روزگاری که قصه‌های زندگی و همدلی بود، تا امروز که هیاهوی تکنولوژی جای خیال را گرفته است. برومند با نگاهی مهربان اما نگران هشدار می‌دهد: «اگر برای کودکان وقت نگذاریم، قصه‌های زندگی مان خاموش می‌شوند.» او با بیش از پنجاه سال حضور در دنیای کودک و نوجوان، از خاطرات تلویزیون و کانون پرورش فکری تا تجربه‌های شخصی در کنار نوه‌اش سخن گفته و تأکید دارد که قصه هنوز زنده است؛ اما برای بازگرداندن حال کودکی به زندگی بچه‌ها، باید از خانه، آموزش و رسانه آغاز کرد.

ایران و قصه‌هایی مثل «اولدوز و کلاغ‌ها» یا «ماهی سیاه کوچولو» باشد. شروع کاست هم با سلام‌واحوال‌پرسی چهار کودک با زبان‌های فارسی، ترکی، کردی و ارمنی بود؛ برای نشان دادن همدلی و وحدت اقوام ایرانی.

امروز به نظرم رسد بسیاری از نهادهای فرهنگی دیگر زبان ارتباط با کودک امروز را نمی‌دانند. شما همیشه نگاه جدی و در عین حال دلسوزانه‌ای به آموزش و تربیت کودکان داشته‌اید. اگر بخوایم از نقش رسانه‌ها بگویم، فکرمی‌کنید تلویزیون تا چه اندازه از این مسئولیت غافل مانده است؟

بیش از همه، این وظیفه تلویزیون است. رسانه‌ای که این همه گسترده و اثرگذار است، چرا نباید از ظرفیتش برای آموزش و پرورش روح و ذهن کودکان استفاده کند؟ به‌نظرم تلویزیون می‌تواند بسیار مؤثرتر از این باشد. چون هنوز هم، با همه تغییرات، در خانه‌ها حضور دارد و گسترده‌ترین رسانه در دسترس مردم است. بچه‌های امروز از طریق تلفن همراه و فضای مجازی، دنیاهای مختلفی را می‌بینند و ذهن‌شان باتر از گذشته است. اما در همین حال، رسانه‌ها نتوانسته با آنها به زبان خودشان گفت‌وگو کند. مثلاً هنوز در بعضی برنامه‌ها لحن حرف زدن با بچه‌ها تحقیرآمیز است؛ انگار کودک چیزی نمی‌فهمد! در حالی که کودک امروز بسیار باهوش‌تر از قبیل است و اگر حس کند کسی او را جدی نمی‌گیرد، به سرعت دلزده می‌شود.

جالب اینکه بخشی از همان کارهایی که برای نسل ما جذاب بود، هنوز برای بچه‌های امروز هم کشش دارد؛ مثل تیتراژ «خونه‌مادر بزرگه» یا قصه‌های «تا پتا».

خب چرا تلویزیون دیگر چنین برنامه‌هایی نمی‌سازد؟ برنامه‌هایی که با زبان و ذهن بچه‌ها هماهنگ باشد؟ دلپیش ساده است: حاضر نیستند برای کودک هزینه کنند. مدتی برنامه‌هایی رنگارنگ پخش می‌شد اما زود تمام شد. تلویزیون امروز به برنامه کودک اهمیت نمی‌دهد و متأسفانه حتی در

کودک امروز بسیار متفاوت از نسل‌های گذشته است؛ از دایره‌واژگان گرفته تا درک و فهم‌شان از یک موضوع. شما که با کودکان نسل‌های پیش‌تر ارتباط داشتید و برایشان قصه می‌گفتید، تفاوت اصلی را در چه می‌بینید؟ آیا تجربه کودکی گذشته بهتر بود یا امروز؟

در آن دوران، وقتی ما برای بچه‌ها تولید محتوا می‌کردیم، تلویزیون ملی ایران تنها شبکه‌ای بود که برنامه کودک داشت؛ بعدها شبکه دوم هم اضافه شد. پیش از آن، تلویزیون ثابت وجود داشت که چون غیردولتی بود، طبق قانون آن زمان اجازه فعالیتش لغو و با تلویزیون ملی ادغام شد. بچه‌های آن دوره دایره دیداری و شنیداری محدودی داشتند، اما همان محدودیت باعث تمرکز، تخیل و رضایتشان بود. کانون پرورش فکری مهم‌ترین منبع فرهنگی‌شان بود؛ کتاب چاپ می‌کرد، جشنواره فیلم کودک و تئاتر برگزار می‌کرد و گروه‌های سیار داشت که نمایش‌های مختلف را به شهرها و روستاها می‌برد. هنرمندان شاخصی مثل مرضیه برومند، رضا بابک، بهرام شاه‌محمدلو، علیرضا هدایی، بیژن و اردوان مفید و سوسن فرخ‌نیا در آن فعالیت می‌کردند. به‌نظرم شروع کار کانون پرورش فکری، اساسی و کارشناسانه بود و نقش بزرگی در رشد فرهنگی بچه‌ها در سراسر کشور داشت. در آن زمان، یکی از تفریحات رایج مردم در شهرهای بزرگ سینما رفتن بود، اما فیلم‌های مخصوص کودکان به‌صورت تجاری وجود نداشت. بیشتر بچه‌ها تفریحاتشان را در ساعات محدود نمایش تلویزیون و شنیدن قصه از رادیو می‌گذراندند. با این‌همه، ارتباط بچه‌ها با کتاب خیلی عمیق‌تر بود و کتاب دروازه ورودشان به دنیای ادبیات به‌شمار می‌رفت. کانون پرورش فکری بعدها آثار شاعرانی چون فردوسی و نویسندگان ایرانی را منطبق با ذهن بچه‌ها بازپرسی و در قالب نوار کاست منتشر می‌کرد، اما گستردگی امروز رسانه‌های دیجیتال را نداشت. اغلب خانواده‌ها کتابخانه‌های کوچکی در خانه داشتند؛ مثلاً بچه‌ها ما هر شب دوست داشتند برایشان کتاب بخوانیم. بعدها با ورود بازی‌های رایانه‌ای و پلی‌استیشن، شکل تفریحات تغییر کرد، درست مثل امروز که اینستاگرام بچه‌ها را سرگرم و والدین را نگران کرده است. اگر خیلی دورتر برویم، در کودکی خود ما، یکی از بزرگ‌ترین تفریحات بازی با بچه‌های محله بود. محله‌ها زنده بودند، ارتباط همسایه‌ها نزدیک بود و دوستی‌ها و شوخی‌ها گاهی به اختلاف کوچکی هم می‌انجامید که بزرگ‌ترها را هم درگیر می‌کرد. البته نباید فقط شهرهای بزرگ را ملاک قرار داد. خواندن خاطرات هوشنگ مرادی کرمانی تصویر خوبی از وضعیت شهرهای کوچک و روستاها می‌دهد؛ جایی که بچه‌ها از امکانات فرهنگی بی‌بهره بودند، کنار والدین کار می‌کردند و بازی‌هایشان به «الک‌دولک» و «جفتک چارکوش» خلاصه می‌شد. با این حال، همان دوره، دوره رشد تدریجی امکانات بود و اگر این مسیر ادامه می‌یافت، شاید امروز وضعیت فرهنگی کودکان و نوجوانان ما بهتر بود.

پس می‌توان گفت امکان «کودکی کردن» در گذشته بیشتر بود و حالا تکنولوژی جای آن را گرفته است؟

همین‌طور است. ما بیشتر «کودک» بودیم تا بچه‌های امروز و بچه‌ها ما هم از نسل جدید کودک‌تر بودند. حالا در مجتمع‌ها گاهی بچه‌ها با هم بازی می‌کنند، اما محله‌ها دیگر آن ساختار و امنیت سابق را ندارند. یکی از چیزهایی که در سال‌های اخیر دیده‌ام، کاهش علاقه بچه‌ها به مدرسه است. قبلاً مدرس کلاس‌های هنر، موسیقی، نقاشی و انشا داشتند و فعالیت‌های فوق برنامه‌شان جدی گرفته می‌شد. تا زمان تحصیل لیلی، دخترم، این برنامه‌ها ادامه داشت؛ تمرین نمایش می‌کردند، مسابقه استانی می‌دادند، اما حالا کمتر شده است. امسال دیدم بعضی مدارس روز اول سال تحصیلی را با موسیقی شعر شروع کردند، اما طبق معمول، ده‌ای هم اعتراض کردند. در حالی که شعرهایی که امروز در مدارس خوانده می‌شود، اغلب مناسب بزرگ‌ترهاست. موسیقی کودکان‌ه فراگیر و جدی نداریم. در دوره‌ای، کانون پرورش فکری شروع کرد به تولید کاست‌های موسیقی مخصوص کودکان مثل آثار خانم سیمین قدیری و خانم مفید که شعرهای کودکان‌ه برای مهدکودک‌ها می‌ساختند و الان هم استفاده‌های درخشانی می‌دادند. کودک فعال اند و باید از آنها کمک گرفت. در بعضی نمایش‌های کودکان‌ه می‌بینم از شعر و موسیقی متناسب با سن کودکان استفاده می‌شود و خوشبختانه مدیران فرهنگی هم تا حدی از مواضع سفت دهه ۶۰ کوتاه آمده‌اند. سال ۵۸، بعد از قطع همکاری‌ام با تلویزیون، احساس وظیفه کردم که برای بچه‌ها کاری انجام بدهم. در آن زمان تلویزیون خیلی رادیکال عمل می‌کرد و کشور درگیر بحران‌هایی مثل کردستان و خوزستان بود و ما نیاز به تقویت حس همبستگی اقوام داشتیم. به همین دلیل کاستی به نام «فاصدک» منتشر کردیم؛ آهنگش را بابک بیات ساخت، شعرها را خانم مفید که سیمین قدیری خواند و اشعارش را آقایان محمدرضا اعلامی و محمدحسین دانش سرودند. موضوع اشعار را خودمان سفارش داده بودیم تا حتماً درباره

انگار نهادها همکاری‌شان با هنرمندان کاربلد را کم‌رنگ کرده‌اند. شاید استعداددهایی باشند، اما برنامه کودک دیگر هویت ندارد. نمی‌دانید کدام شبکه و چه ساعتی برنامه پخش می‌کند. حتی در پویانمایی‌ها هم تمرکز روی مسائل سیاسی است.

تکنولوژی فضای مجازی روی سلیقه مخاطب اثر گذاشته. آیا سینما و قصه‌گویی نمی‌توانند با این رقابت کنار بیایند؟ مغز بچه‌های امروز با بازی‌های برد و باخت و بزن و بکش درگیر شده است.

یعنی قصه‌گویی دیگر توان رقابت ندارد؟ نه، قصه هنوز زنده است. برنامه رادیویی خانم نشیبیا دوباره پخش می‌شود و چندین کتاب صوتی هم ضبط شدند که کارهای خوبی بودند اما باید از مؤسسات و ناشرانی که کتاب‌های صوتی برای این رده سنی تولید می‌کنند، بپرسیم و ببینیم بازخوردها چطور است و آیا از این تولیدات حمایت می‌شود.

خودتان تجربه شخصی دارید؟ بله، نوه‌ام سینا وقتی کوچک‌تر بود، مسیر مدرسه را با ماشین می‌رفتم، برایش قصه می‌گفتم. گوش می‌کرد و می‌گفت: «دوباره از اول بگو!» اما اگر موبایل دستش بود، همان یک‌بار گوش می‌داد و تمام. حالا باید واقعاً سمینارهای مختلفی برگزار شود و از مادرها پرسید آیا بچه‌ها هنوز قبل از خواب قصه می‌خوانند یا با موبایل می‌روند؟ من حالا که نزدیک ۸۰ سال دارم و کودکی اطرافم نیست، اما از تجربه نوه‌ام می‌گویم: عاشق قصه بود، اما نمی‌دانم امروز این عشق چقدر زنده است.

جمع‌های قصه‌خوانی در کانون‌ها چطور است؟ بله، این کارها جواب می‌دهد. یادم هست ترانه علی‌دوستی مجتمع آموزشی داشت، با کلاس بازیگری و قصه‌گویی. من هم برای بچه‌ها کتاب خواندم. کار سخت بود اما جذاب پیش می‌رفت تا کرونا آمد و تعطیل شد. یکی از ایده‌های جالب نمایش فیلم برای بچه‌ها بود؛ بعد از دیدن فیلم، درباره‌اش حرف می‌زدند. خیلی متذمنانه بود، کاری که در مدارس هم می‌شود انجام داد؛ فیلمی ببینند و بعد درباره‌اش گفت‌وگو کنند. اما کار ترانه و امثال او ارزش گذاشتن به بچه‌ها بود. اما جشنواره‌های کودک اغلب تکراری و کلیشه‌ای شده‌اند؛ بچه‌ها فقط به خاطر چهره‌های آشنا هیجان زده می‌شوند، نه به خاطر محتوایی تازه.

در مدارس حتی انتخاب فیلم هم نگاه سیاست‌زده دارد، نه واقعی. دقیقاً. آموزش و پرورش وقتی مسئول انتخاب باشد، همین نتیجه می‌دهد. ارشاد، کانون و آموزش و پرورش می‌توانند گروهی تشکیل دهند و از نمایش‌ها حمایت کنند؛ از مدارس اجرا شود یا در سالن‌های تحت حمایت این سه نهاد. تلویزیون باید چنین تأثیرهایی را تبلیغ کند.

ریشه فرهنگ صلح، مدارا و مهربانی در همدلی است. قصه‌گویی کمک می‌کند کودک جای شخصیت قصه بنشیند و از زاویه او به دنیا نگاه کند. آیا رولایت درست قصه می‌تواند بچه‌های امروز را به چنین همدلی‌ای برساند و از خودخواهی دور کند؟

هر فیلم، نمایش و قصه‌ای که فرهنگ صلح، مدارا و همدلی را منتقل کند، اثرگذار است. تئاتر و سینما هم به‌یمنی قصه؛ مگر می‌شود فیلمی بدون قصه دید؟

در نهایت، معتقدید مخاطب هنوز هم به قصه جذب می‌شود؛ چون داستان در هر چیز کشش جذب مخاطب را دارد. حتی در دنیای سیاست امروز هم قصه‌ها ابزار تأثیرگذاری شده است.

حتی ما بزرگ‌ترها قصه را دوست داریم و هر خاطره‌ای که در قالب قصه تعریف می‌شود، همچنان جذاب است. قصه همیشه جذاب است. اما امروز آن قصه‌گویی سنتی پدر و مادرها از بین رفته، چون وقت ندارند. من همیشه می‌گویم اگر والدین با بچه‌هایشان وقت بگذرانند، قصه خودبه‌خود از دل گفت‌وگو درمی‌آید. اگر برای بچه‌ها وقت نگذاریم، هر کلاس و سرگرمی هم برایشان بگذاریم، بعدها می‌گویند ما را کلاس فرستادید که از دستمان راحت شوید. حرف آخرم این است: برای بچه‌ها وقت بگذاریم. وقتی با آنها گفت‌وگو می‌کنیم، قصه‌ها خودبه‌خود زاده می‌شوند. با بچه‌ها که قرار نیست درباره سیاست و اقتصاد حرف بزنیم، خاطرات کودکی‌مان خودش می‌شود قصه‌ای که آنها دوست دارند، بارها بشنوند. همین تکرار قصه‌های ساده، عشق به شنیدن و خیال‌پردازی را در کودکان زنده نگه می‌دارد.



حتی ما بزرگ‌ترها قصه را دوست داریم و هر خاطره‌ای که در قالب قصه تعریف می‌شود، همچنان جذاب است. قصه همیشه جذاب است. اما امروز آن قصه‌گویی سنتی پدر و مادرها از بین رفته، چون وقت ندارند. من همیشه می‌گویم اگر والدین با بچه‌هایشان وقت بگذرانند، قصه خودبه‌خود از دل گفت‌وگو درمی‌آید.

آیا ما بلدیم برای بچه‌های امروز قصه بگوییم؟ بله، هنوز هم می‌شود. من یک سال داور جشنواره قصه‌گویی بودم؛ شرکت‌کنندگان کسانی بودند که در مهدکودک‌ها و مدارس قصه می‌گفتند و بچه‌ها استقبال می‌کردند. حتی در روستاها، با وجود امکانات کم، فرهنگ و تربیت خانواده تعیین‌کننده است.

خودتان تجربه شخصی دارید؟ بله، نوه‌ام سینا وقتی کوچک‌تر بود، مسیر مدرسه را با ماشین می‌رفتم، برایش قصه می‌گفتم. گوش می‌کرد و می‌گفت: «دوباره از اول بگو!» اما اگر موبایل دستش بود، همان یک‌بار گوش می‌داد و تمام. حالا باید واقعاً سمینارهای مختلفی برگزار شود و از مادرها پرسید آیا بچه‌ها هنوز قبل از خواب قصه می‌خوانند یا با موبایل می‌روند؟ من حالا که نزدیک ۸۰ سال دارم و کودکی اطرافم نیست، اما از تجربه نوه‌ام می‌گویم: عاشق قصه بود، اما نمی‌دانم امروز این عشق چقدر زنده است.

جمع‌های قصه‌خوانی در کانون‌ها چطور است؟ بله، این کارها جواب می‌دهد. یادم هست ترانه علی‌دوستی مجتمع آموزشی داشت، با کلاس بازیگری و قصه‌گویی. من هم برای بچه‌ها کتاب خواندم. کار سخت بود اما جذاب پیش می‌رفت تا کرونا آمد و تعطیل شد. یکی از ایده‌های جالب نمایش فیلم برای بچه‌ها بود؛ بعد از دیدن فیلم، درباره‌اش حرف می‌زدند. خیلی متذمنانه بود، کاری که در مدارس هم می‌شود انجام داد؛ فیلمی ببینند و بعد درباره‌اش گفت‌وگو کنند. اما کار ترانه و امثال او ارزش گذاشتن به بچه‌ها بود. اما جشنواره‌های کودک اغلب تکراری و کلیشه‌ای شده‌اند؛ بچه‌ها فقط به خاطر چهره‌های آشنا هیجان زده می‌شوند، نه به خاطر محتوایی تازه.

در مدارس حتی انتخاب فیلم هم نگاه سیاست‌زده دارد، نه واقعی. دقیقاً. آموزش و پرورش وقتی مسئول انتخاب باشد، همین نتیجه می‌دهد. ارشاد، کانون و آموزش و پرورش می‌توانند گروهی تشکیل دهند و از نمایش‌ها حمایت کنند؛ از مدارس اجرا شود یا در سالن‌های تحت حمایت این سه نهاد. تلویزیون باید چنین تأثیرهایی را تبلیغ کند.

ریشه فرهنگ صلح، مدارا و مهربانی در همدلی است. قصه‌گویی کمک می‌کند کودک جای شخصیت قصه بنشیند و از زاویه او به دنیا نگاه کند. آیا رولایت درست قصه می‌تواند بچه‌های امروز را به چنین همدلی‌ای برساند و از خودخواهی دور کند؟

هر فیلم، نمایش و قصه‌ای که فرهنگ صلح، مدارا و همدلی را منتقل کند، اثرگذار است. تئاتر و سینما هم به‌یمنی قصه؛ مگر می‌شود فیلمی بدون قصه دید؟

در نهایت، معتقدید مخاطب هنوز هم به قصه جذب می‌شود؛ چون داستان در هر چیز کشش جذب مخاطب را دارد. حتی در دنیای سیاست امروز هم قصه‌ها ابزار تأثیرگذاری شده است.

حتی ما بزرگ‌ترها قصه را دوست داریم و هر خاطره‌ای که در قالب قصه تعریف می‌شود، همچنان جذاب است. قصه همیشه جذاب است. اما امروز آن قصه‌گویی سنتی پدر و مادرها از بین رفته، چون وقت ندارند. من همیشه می‌گویم اگر والدین با بچه‌هایشان وقت بگذرانند، قصه خودبه‌خود از دل گفت‌وگو درمی‌آید. اگر برای بچه‌ها وقت نگذاریم، هر کلاس و سرگرمی هم برایشان بگذاریم، بعدها می‌گویند ما را کلاس فرستادید که از دستمان راحت شوید. حرف آخرم این است: برای بچه‌ها وقت بگذاریم. وقتی با آنها گفت‌وگو می‌کنیم، قصه‌ها خودبه‌خود زاده می‌شوند. با بچه‌ها که قرار نیست درباره سیاست و اقتصاد حرف بزنیم، خاطرات کودکی‌مان خودش می‌شود قصه‌ای که آنها دوست دارند، بارها بشنوند. همین تکرار قصه‌های ساده، عشق به شنیدن و خیال‌پردازی را در کودکان زنده نگه می‌دارد.

چند هفته پیش جشنواره فیلم کودک ونوجوان سی و هفتمین دوره‌اش را پشت سر گذاشت. ارزیابی‌تان از میزان موفقیت جشنواره در رسیدن به اهداف و سیاست‌هایش چیست؟ راستش، من در این سی و هفت دوره حتی یک‌بار هم به جشنواره دعوت نشده‌ام، اما آنچه می‌بینم، فیلم‌ها بیشتر سطحی هستند و شبیه کمدهای بزرگ‌ترها ساخته شده‌اند. یادم هست آقای داودنژاد فیلم «نیاز» را برای نوجوانان ساخت؛ فیلم هم جایزه گرفت و هم نوجوانان استقبال کردند. هنوز امیدوارم چنین فیلم‌هایی با معیارهای امروز ساخته شوند؛ فیلم‌هایی که هم آموزشی و فرهنگی باشند و هم مخاطب نوجوان را جذب کنند. مثلاً فیلم «زبا صدایم کن» آقای صدرعاملی به اعتقاد من آموزنده بود و باید دید عکس‌العمل نوجوانان نسبت به آن چگونه بود. به‌نظرم سینمای کودک و نوجوان تقریباً فراموش شده است.

مشکل از فیلمسازان است یا از تغییر سلیقه مخاطب؟ بیشتر از تغییر سلیقه است. فضای مجازی و ریتم تند برنامه‌ها حوصله را گرفته. بچه‌ها در معرض انبوه محتوا هستند و به سختی جذب فیلم‌ها و کارهایی که نیاز به تفکر دارند، می‌شوند. البته بچه‌های امروز باهوش‌ترند و در عین حال غریزاً قایل نفوذند؛ نمی‌شود چیزی را به آنها تحمیل کرد. در عوض، عصبی‌تر و مضطرب‌تر هم هستند، چون مدام در فضای مجازی‌اند. حتی متأسفانه شنیده‌ام بعضی نوجوان‌های ۱۳ و ۱۴ ساله هم قرص خواب می‌خورند! این نشانه خطر است. پدر و مادر باید آگاه باشند، چون دیگر از بیرون نمی‌توان این وضعیت را اصلاح کرد.

حس می‌کردم کاری واقعی کرده‌ایم. ما وظیفه داریم از کودکی آنها محافظت کنیم، چون آینده کشور از همان‌جا شکل می‌گیرد. الان هم حتماً در تلویزیون افراد متخصص و کارشناس در حوزه کودک فعالیت می‌کنند، اما باز هم ذهن ایدئولوژیک‌شان بر کار مسلط است و نتیجه‌اش را در رفتار نسل جدید می‌بینیم. همین اطراف‌مان جوانان را ببینید؛ طرز فکر و زندگی‌شان چقدر بی‌توجه و بی‌خیال است، حتی گاهی همراه با لوگوی مسخرگی. باید برسیم چه کردیم که چنین شد؟ بارها گفتم مسائل فرهنگی را نمی‌توان هفته‌ای یک‌بار گفت. باید هر روز در قالب برنامه‌های آموزشی و خانوادگی تکرار شود، مثل آموزش محیط زیست. در حال حاضر هم باید از تجربه کمدهای مثل مرضیه برومند، آقای طهماسب، جلیلی یا بهرام شاه‌محمدلو مشورت گرفت؛ نه فقط برای ساخت برنامه، بلکه برای سیاست‌گذاری برنامه‌های کودک.

تازه وقتی بحرانی مثل جنگ ۱۲ روزه پیش می‌آید، یادمان می‌افتد چقدر از ایران و حس وطن‌دوستی غافل مانده‌ایم. بله، در نوجوان‌های امروز نوعی گریز از ایران و فرهنگ ایرانی می‌بینیم.

مثل همان چیزی که لیلی رشیدی در تئاترش به آن اشاره کرده بود؟

فیلم‌های دهه ۶۰ دنیای کودکان هماهنگ بودند، اما فیلم‌های امروز فاصله دارند.

بله، آن زمان حتی بزرگ‌ترها هم از فیلم‌های ایرج طهماسب، کیومرث پوراحمد و خود من لذت می‌بردند. بی‌توجهی به سینمای کودک مثل بیماری همه‌گیر شد؛ نه دولت توجه کرد، نه بخش خصوصی. فکر کردند «فیلم کودک» هدر دادن پول است. در حالی که برای این سینما باید هزینه کرد. هنوز هم افراد کاربلد هستند؛ فقط کافی است مدیران فرهنگی فراخوان بدهند و از آنها فیلمنامه بخواهند. تلویزیون هم رسانه‌ای فراگیر است؛ کافی است مدیران بخواهند زمانی که من در تلویزیون کار می‌کردم، امکانات محدود بود، اما حالا بیش از ۵۰ سال گذشته و طبیعی است که بتوان کارهای بهتری ساخت. در آن زمان نکته مهم همکاری میان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان با تلویزیون بود؛ افتتاحیه جشنواره فیلم از تلویزیون پخش می‌شد و آثار برگزیده هم در برنامه‌ها نشان داده می‌شد. حالا باید پرسید آیا امروز تلویزیون چنین همکاری با وزارت ارشاد دارد؟ آیا ارشاد با کانون همکاری می‌کند؟



برش

جالب اینکه بخشی از همان کارهایی که برای نسل ما جذاب بود، هنوز برای بچه‌های امروز هم کشش دارد؛ مثل تیتراژ «خونه‌مادر بزرگه» یا قصه‌های «تا پتا».

خب چرا تلویزیون دیگر چنین برنامه‌هایی نمی‌سازد؟ برنامه‌هایی که با زبان و ذهن بچه‌ها هماهنگ باشد؟ دلپیش ساده است: حاضر نیستند برای کودک هزینه کنند. مدتی برنامه‌هایی رنگارنگ پخش می‌شد اما زود تمام شد. تلویزیون امروز به برنامه کودک اهمیت نمی‌دهد و متأسفانه حتی در